

بیهقی و ساختار روایت

می‌خواهم که حق این خاندان بزرگ به تمامی گزارده آید، که به دست من امروز جز این قلم نیست، باری خدمت می‌کنم.
تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی از آثار ماندگاری است که توانسته است. در برابر زمانها تاب آورد و خود را به ما برساند، پویایی نثر این کتاب، زمانهای بسیاری را در نور دیده است و گویی مرکب قلم بیهقی خشک ناشدنی و همچنان جاری است. سیالی جوهرش حتی به قلم معاصران ما هم رسیده است؛ اما با وجود سیلانی این نثر تاکنون قلمهای ما، نتوانسته به گونه‌ای شایسته به توصیف و تبیین و تدقیق نثر بیهقی بنشینند.

روایت چیست؟

روایت (narration narrative) نقل و بیان حوادث در رمزگانی متفاوت است. این حوادث می‌تواند منشأ واقعی، تاریخی یا خیالی داشته باشد. در بلاغت جدید، روایت به عنوان یکی از انواع بیان محسوب می‌شود و تعریف آن چنین است: «روایت، نوعی از بیان است که با عمل، با سیر حوادث در زمان و با زندگی در حرکت و جنب و جوش سروکار داشته باشد، روایت به سؤال «چه اتفاق افتاد؟» جواب می‌دهد و داستان را نقل می‌کند.»^۱

روایت در همه اشکال خود به گزارش داستانی متعلق است و دقیقاً به همین دلیل «شناخت ساختار روایی داستان یکی از مهم‌ترین نکته‌ها در پژوهش ادبی است و از دوران فرمالیستهای روسی در مرکز توجه پژوهشگران قرار داشت.»^۲ روایت‌شناسی (narratology) یا نقد روایت، به این اصل متکی است که می‌خواهد مناسبات و ترکیب درونی یک اثر روایی را درک کند تا به ساختار نهایی یک روایت دست یابد. روایت‌شناسی در تجزیه و تحلیل خود می‌خواهد به همه عناصری که در شکل‌گیری

روایت دخیلند، دست یابد؛ بر این اساس می‌تواند به تحلیل روایت، شکل روایت، راوی و همه تغییرات زبان‌شناسی در حین روایت توجه کند؛ از عناصر زبانی تا عناصر فرازبانی، از سبک تا همه برجستگی نحوی در ساختار اثر، از مؤلف تا خواننده و مخاطب. بنابراین، با توجه به گستردگی مؤلفه‌های روایت و نقش مایه‌های آن در ساختاریک اثر روایی، روایت‌شناسی تاریخ بیهقی در حدیک مقاله ناممکن است.

نگارنده در بخش سوم کتاب متن در غیاب استعاره با عنوان «تاریخ بیهقی به مثابه داستان» به نقش عناصر و امکانات داستانی در تاریخ بیهقی پرداخته است.^۳ این مقاله قصد دارد به گونه‌ای دیگر به تبیین ساختار روایی تاریخ بیهقی بپردازد. تبیینی که بیشترین توجه را به راوی و خالق تاریخ بیهقی معطوف کند تا شاید به هستی‌شناسی بیهقی نزدیک شود و آنگاه نگاهی هرچند گذرا به ساختار روایت در تاریخ بیهقی داشته باشد. تاریخ بیهقی از یک جهت حسب حال و وقایع‌پردازی بیهقی است؛ این اثر جدا از اینکه می‌تواند یک منبع موثق تاریخی باشد، شکل روایت آن بسیار برجسته است. پیدا کردن ساز و کار روایت در تاریخ بیهقی می‌تواند، زاویه‌های خاموش این اثر را روشن کند و شاید پرتوی به راز پویایی نثر این کتاب بیفکند.

زمان و روایت در تاریخ بیهقی

رفتار بیهقی با تاریخ در روایت‌شناسی اش مشخص می‌شود. او تاریخ را نه به عنوان گذشته‌ای فراموش شده بلکه همچون پاره‌ای از زمان می‌داند که با هستی‌اش گره خورده است؛ بنابراین شناخت تلقی روایت از نظر بیهقی در حقیقت، دست یافتن به هستی‌شناسی بیهقی است. تاریخ بیهقی در واقع ادراک بیهقی از تاریخ روایت است و برای اینکه تاریخش حرکت کند و چرخش زمان را نشان دهد، باید تلقی خود را از



تاریخ بیهقی اتفاق افتاده است یکی شدن زمان با زبان است. روایت بیهقی از زمان و گذشته، روایت فعالانه است، نه روایت منفعلانه؛ به همین دلیل خواننده در خوانش **تاریخ بیهقی** نه تنها با خود آگاه ابوالفضل بیهقی مواجه است بلکه با ناخود آگاه او نیز درگیر است.

تاریخ بیهقی روایتی است که از ذهن و زبان بیهقی گذشته است، یا به تعبیر برجسته تر، همه کلمات **تاریخ بیهقی** با هستی بیهقی عجین گشته است؛ هر هنری که با پاره‌های هستی هنرمندی ساخته شود به یقین هستی مخاطب را به خود دعوت می‌کند. بیهقی همچون حافظ اگرچه کلماتی را از دیگران به گوش می‌گیرد و ساعتها کلمات استادش بونصر را با قلم نوازش می‌دهد، اما این کلمات، دست خالی به کتاب تاریخش بر نمی‌گردند، بلکه همه از آنچه بیهقی کشف کرده است، می‌گویند؛ این است که این کتاب به تاریخ راضی نمی‌شود و به سوی یک رمان حرکت می‌کند. رمانی بی‌دخالت راوی، که انسانها را در موقعیت و وضعیتها نشان می‌دهد؛ اینجاست که ذهن خواننده، امین بودن بیهقی را به یاد می‌آورد. داستان بلند بیهقی قهرمانی دارد، محوری‌ترین آنها مسعود و نیز شخصیت‌هایی که خواننده در برابرشان جبهه می‌گیرد و آنگاه جهانش در ستیز بوسهل‌ها و حسنگ‌ها، معنایی هشداردهنده دارد:

«اورفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند
رحمة الله علیهم. و این افسانه‌یی است با بسیار عبرت. و
این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا به
یک سو نهادند. احمق مردی که دل درین جهان بندد که
نعمتی بدهد و زشت بازستاند.»^۵

جهان متن **تاریخی بیهقی** بریده ذهن بیهقی است، به همین دلیل بیهقی به عنوان راوی ای نیست که در زمینه قرار گیرد؛ او همیشه در میان متن است. روایت استقرایی و جزء-نگرانه بیهقی از نوع جزء-نگری‌ای مو به مو نیست.

طرح و گزینش به نمایش بگذارد و همچنین در مقابل مخاطب یا مخاطبانی، حداقل فرضی، بنشیند؛ پس هر مورخ یک راوی است. در بررسی ساختار روایی **تاریخ بیهقی**، هم باید به مخاطبان تاریخی توجه کرد و هم به مخاطبانی که در پویش زمان به آن می‌پیوندند، در اینجاست که تلقی بیهقی از فلسفه تاریخ، مورد توجه قرار می‌گیرد.

چیزی که **تاریخ بیهقی** را از آثار تاریخی دیگر جدا می‌کند، درگیری با زمان در حال روایت است یا به تعبیر درست‌تر، درگیری بیهقی با گذشته از دست رفته است و بی‌تردید این مسئله مهم‌ترین عاملی است که این اثر را به سمت یک اثر ادبی تأثیرگذار سوق می‌دهد و خواننده به گونه‌ای با ساختار روایت و عناصر زبانی و فرازبانی آن درگیر می‌شود و این درگیری همیشه به بازیهای زبان‌شناسی و تظاهرات بلاغی قلم بیهقی متصل نیست. بلکه این عناصر با درک شهودی و زبان فراتر از واقعیت‌های لورفته، عجین است و این‌گونه مخاطب **تاریخ بیهقی** با هویتی دیگرگونه به دور از تظاهرات استعاری - استتاری و صناعاتی که حقیقت را در خود گم می‌کند، این همانی می‌کند. بیهقی می‌داند که «روایت به تجربه ما از زمان، بیان مشخصی می‌دهد و زمان با روایت به زبان درمی‌آید.»^۶ و چیزی که در

«او حسنگ قریب هشت سال بردار بماند، چنانکه پایبایش همه فروتراشید و خشک شد، چنانکه اثری نماید تا به دستور فرو گرفتند و دفن کردند، چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست.»^۸

درگیری هستی‌شناسانه بیهقی با زمان تمام شده و ناموجود به زبانی ملت‌ت می‌انجامد. به همین دلیل خواننده در وهله اول با زبان او درگیر می‌شود؛ زبان شعله ور بیهقی نشان از درگیری او با زمان است و شاید پیری راه نباشد که گفته شود همین امر زبان بیهقی را به یک اتفاق در تاریخ زبان فارسی بدل کرده است. بلاغت و زبانی که از هستی آدمی ریشه گرفته باشد بی گمان تأثیرگذار خواهد بود و مورخان دیگر چون در هستی با او یگانه نیستند، نمی‌توانند زبان او را درک کنند. در نتیجه به سنت زبانی او نزدیک نمی‌شوند؛ چندانکه این زبان جادویی در سنت نثر فارسی بی‌مثیل و بی‌تقلید به یادگار می‌ماند.

شعله ور بودن زبان بیهقی از جنبه‌ای قابل مقایسه با زبان تپنده نثر عارفانه است، چرا که در نثر عارفانه هم واگویی هستی‌شناختی در کار است. بیهقی هم به دلیل درگیری با گذشته و حب و بغض با پاره‌ای از زمان تمام شده به زبان گیرا و تأثیرگذار دست می‌یابد و روایت تاریخ خود را با این زبان جهت می‌دهد و روان‌شناسانه می‌کند. تسلسل روایت، گشتار روایی و شیوه دیدنش در ترکیب روایت به این مسئله ادعان دارد که او با خاطرات خود تاریخ را پیش می‌برد. این سخن اگرچه شاید به گونه‌ای عظمت بیهقی را در تاریخ‌نگاری و تفسیر نویسی او در روایت تاریخ، تقلیل دهد اما با وجود نشانه‌هایی که در بیشتر تاریخش شناور است، می‌توان به این نتیجه رسید که او به خاطر تاریخ قلم نمی‌زند، بلکه او به خاطر درگیری با گذشته‌اش به تاریخ‌نویسی پناه برده است و شاید همین امر کتابش را در آسمان ادب و زبان معلق نگهداشته است. آیا او ادبیات می‌آفریند یا تاریخ؟

بیهقی اگر مثل بسیاری از تاریخ‌نویسان گذشته، تاریخ عمومی می‌نوشت و یا تاریخ گذشته‌ای را که با هستی او یکی نبود، تقریر می‌کرد بی‌گمان نمی‌توانست این چنین اعجاب‌آور قلم بچرخاند. حسن تاریخ بیهقی در این است که تاریخ با راوی یگانه است و سن و سال بیهقی هم به قدمت تاریخ غزنویان. هیچ تاریخی را در روایت جزء به جزء خاندانی نمی‌توان سراغ گرفت که بیهقی از غزنویان می‌گوید:

«می‌خواهم که حق این خاندان بزرگ به تمامی گزارده آید، که به دست من امروز جز این قلم نیست باری خدمت می‌کنم.»^۹

تاریخ بیهقی و گشتارهای روایت

تاریخ بیهقی حاصل رفتار بیهقی با حوادث است، هر مورخی سعی می‌کند تلقی خود را از تاریخ ویژه‌ای که روایت می‌کند، تجسم بخشد. بنابراین هر مورخ در گزینش وقایع از استراتژی ویژه‌ای پیروی می‌کند «روایت از هر طرف که آغاز شود، جهان دیگری می‌آفریند؛ از این جهت هر دیدی نحوه روایت را تغییر می‌دهد.»^{۱۰}

نظم روایت در تاریخ بیهقی حاصل تلقی بیهقی از نظم و

بنابراین، نمی‌توان به راحتی به این مسئله که بیهقی اصرار بر علمی کردن تاریخ دارد، گردن نهاد. جزءگیری بیهقی جزءنگری حسب حالی است و همین امر تاریخ بیهقی را به اعترافات بیهقی نزدیک می‌کند. گاهی در بررسی تاریخ بیهقی به این مسئله اشاره شده است که روایت بیهقی به گفتمان علمی و امروزی روایت تاریخ نزدیک است، به نظر نگارنده این امر بعید است که بیهقی در قرن پنجم توانسته باشد با روش‌شناسی علمی، گفتمان غالب را درگرون کند و به گونه شالوده‌شکنانه به روایت تاریخ بپردازد؛ اگر این نوع نگاه، خودآگاهانه و با تأمل علمی بود، بی‌تردید، سنتی در تاریخ به جا می‌گذاشت. درست است که بیهقی به این مسئله آگاه است که نوع روایتش با روایت مورخان گذشته از تاریخ تفاوت دارد و در جای جای تاریخش این سخن را تکرار کرده که:

«اگرچه این اقصیص از تاریخ دور است چه در تواریخ چنان می‌خوانند که فلان پادشاه فلان را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز صلح کردند و این آن را یا او این را بزد و برین بگذشتند، اما من آنچه واجب است، به جای آرم.»^۶ اما دنبال نشدن این نوع روایت جزءنگرانه و استقرایی در سنت تاریخ‌نگاری ایران، این امر را آشکار می‌کند که هنوز این نوع درک برای مورخ قرن پنجم و حتی برای مورخان قرون متأخر، قابل لمس نبود، چنانکه فلسفه تاریخ از نظر بیهقی که به گونه‌ای تقدیراندیشانه و کیهانی است، این مسئله را روشن می‌کند. شیوه دیدن او ناشی از امر وجودی و هستی‌شناختی است.

بیهقی بین ادبیات و تاریخ مرز قائل نیست؛ هشدار خواننده در جای جای تاریخش و تبیین گاه‌گاہ او به عنوان راوی مداخله‌گر، ما را به این نتیجه می‌رساند که او در تعریف تاریخ با گذشتگان و معاصرانش آنچنان اختلافی ندارد، منطق و اعطانه و پندنیوشانه‌اش، نشان این دارد که او به گونه‌ای شنیده‌ها و دیده‌هایش را در تاریخ تقریر می‌کند و تجربه‌اش را از هستی، در زبانی شایسته و در بلاغتی که با ذهنیت او همساز است، بازنمایی می‌کند. او به کمک گشتارهایی (Transformations) به صورت‌بندی واقعیت می‌نشیند، که تنها می‌تواند در روایت متبلور شود و این روایت آنگاه برای انسان معاصر، به اعترافات شاهدهی از گذشته دور مانند است.

بیهقی چون با گذشته درگیر است، دامن زبان را می‌گیرد و شاید این مسئله بیشترین تأثیر را در زبان‌شناسانه کردن زبان بیهقی داشته است. چرا زبان بیهقی گاهی تراژیک می‌شود و زمانی به حماسه پناه می‌برد و گاهی دراماتیک می‌شود. ریشه این حب و بغضها و نگارین شدن کلمات را باید از کجا گرفت؟ آیا در این جملات حسرت نیست؟

«و بوسهل مرا بخواند و خالی کرد و گفت: خنک بونصر مشکان! که در عَز کرانه شد و این روز نمی‌بیند و این قال و قیل نمی‌شنود، چندانکه بگفتند، این پادشاه را سود نداشت. امروز یک چاشنی اندک که یافت بیدار شد و پشیمان شد، و چه سود خواهد داشت پشیمانی در میان دام.»^۷ و یا در آن زمان که در لابه‌لای کلمات خود فاجعه‌ای غم‌انگیز را بیان می‌کند:

منهای تاریخ است. «هر راوی همواره ادراک خود را از داستان بیان می‌کند و بر اساس این ادراک پاره‌هایی از حادثه را برمی‌گزیند و پاره‌هایی را کنار می‌گذارد؛ یعنی هر راوی طرح روایت را می‌سازد.» بی‌گمان بیهقی از میان حوادث بی‌شمار وقایع خاصی را انتخاب می‌کند و نظم این حوادث باز به نوع روایت وابسته است. گاهی حوادث تاریخ بیهقی دقیق و موبه‌موسست و زمانی شتابزده؛ مثلاً توصیف مراسم عزاداری سلطان محمود در چند جمله بیان می‌شود:

«و امیر دیگر روز بار داد با قبایی و ردایی، دستاری سفید و همه اعیان و مقدمان و اصناف لشکر به خدمت آمدند. سینه‌ها پوشیده و بسیار جزع بود. سه روز تعزیتی ملکانه برسم داشته آمد، چنانکه همگان پسندیدند.»^{۱۱}

در واقع بیهقی با کلی‌گویی جهان‌گردنده داستان را شتاب بیشتری می‌دهد، چرا که در نظر بیهقی سهم این حادثه بر زردی حسرت حرکت روایت به کندی می‌گذرد و روایت از کلی‌گویی به جزئی‌نگری نزدیک می‌شود. بیهقی از آن نوع هنرمندانی است که «پدیده واقعی را در تمامیت خود بازسازی نمی‌نماید، بلکه شاخص‌ترین صفات و خصیصه‌های پدیده را که همان انعکاس روح زنده است منعکس می‌سازد. هر قدر هنرمند با استعدادتر باشد گرایش او در مواردی که حیات به او عرضه داشته‌اند، شدیدتر است.»^{۱۲} گرایش حوادث در تاریخ بیهقی، هم وابسته به جهان‌بینی بیهقی است و هم متعلق به اعتقاد بیهقی که می‌گفت:

«می‌خواهم که حق این خاندان بزرگ به تمامی گزارده آید که به دست من امروز جز این قلم نیست، بار خدمتی می‌کنم.»^{۱۳}

بیهقی در روایت تاریخ از آنچه دیده کمک می‌گیرد که این نوع روایت، روایت موبه‌موسست و دقیق است، چنانکه همین امر روایت تاریخی را به شکل خاطره و وقایع‌نگاری روزنامه‌ای نزدیک می‌کند و ساختارش را شبه ادبیات داستانی و نقش‌گفت‌وگویی شخصیتها در نوع روایتش مشخص می‌شود و یا زمانی که با شنیده‌ها به گزارش روایت می‌پردازد در این نوع روایت هم بیهقی به کمک بلاغت ویژه‌ای که در قلم او شناور است، شنیده‌ها را با جملات تصویری و توصیفی تجسد می‌بخشد و یا از نامه‌ها و اسناد دولتی پاد می‌کند که این هم اعتماد مخاطب را برمی‌انگیزد و او را همچنان امین در روایت تاریخش می‌یابد؛ چنانکه در جلد پنجم، تاریخ بیهقی با نامه آغاز می‌شود و یا با استفاده از تمثیل قسمتی از تاریخ را برجسته می‌کند.

بیهقی گاه همچون وجدان آگاه در برابر مخاطب می‌ایستد، چرا که باور دارد تاریخ همدارنده است. او بریده‌ای از زمانهای پایان یافته را دوباره خلق می‌کند و در برابر مخاطب می‌گذارد. او همه آن انسانها را، به بریده از موقعیتها بلکه همه شخصیتها را با تمام موقعیتها و وضعیتها، بازآفرینی می‌کند تا خواننده انسانهای گرفتار در چرخه تاریخ را به عینه ببیند. همه این شگردها با هم سبب شده است تا روایت ابوالفضل، روایت ساده‌ای نباشد، به عبارتی دیگر از تلقی

ویژه‌ای از روایت تاریخ داشته است؛ چرا که او می‌داند تاریخ نه آوار واژه‌های عتیق است و نه جادادن انواع استعاره‌های زنده و مرده در ذهن مخاطب. او شکلها و چرخش روایت را می‌داند و به همین دلیل تاریخ بیهقی را یکی از مهم‌ترین منابعی می‌داند که از شگردهای داستان‌نویسی استفاده کرده است. در تاریخش انسانها دوباره زنده می‌شوند، نقش بازی می‌کنند و هریک حرف و حدیث خود را می‌گویند و سپس کرانه می‌گیرند و می‌میرند. روایت بیهقی، روایتی خطی نیست، بلکه روایتی است چند وجهی^{۱۴} او به تقدم و تأخر وقایع معتقد نیست اگرچه زمانی که در تاریخش جاری است، حرکت به جلو دارد، با این حال او گذشته را بدون اکنون روایت نمی‌کند. این باز نشان از درگیری هستی با زبان است؛ در لابه‌لای تاریخش یادآوری خاطرات گذشته آشکار می‌شود و چهره نشان می‌دهد. او زمانی برای اثبات اکنون، گذشته را می‌کاود و چیزی نظیر اکنون را در گذشته دور نشان می‌دهد، چرا که او می‌داند که «توان روایت در باز بیکربندی کنش گذشته و آینده به ما امکان می‌دهد تا دنیاهايمان را دوباره بسازیم و گذشته را به درون آینده منتقل کنیم.»^{۱۵}

پانوشتها:

۱. میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت؛ **واژه‌نامه هنر داستانی**؛ تهران: انتشارات مهناز؛ ۱۳۷۷؛ ذیل روایت.
۲. احمدی، بابک؛ **ساختار و تأویل متن**؛ تهران: نشر مرکز؛ چاپ پنجم؛ ۱۳۸۰؛ ص ۱۶۰.
۳. جهان‌دیده، سینا؛ **متن در غیاب استعاره**؛ رشت: انتشارات چوبک؛ ۱۳۷۹.
۴. لوید، ژنویو؛ **هستی در زمان**؛ ترجمه منوچهر حقیقی؛ تهران: انتشارات دشتستان؛ ۱۳۸۰؛ ص ۵۰.
۵. بیهقی، ابوالفضل، **تاریخ بیهقی**؛ به کوشش خلیل رهبر؛ تهران: انتشارات سعدی؛ چاپ اول؛ ۱۳۶۸؛ ص ۲۳۵.
۶. همان، جلد دوم؛ ص ۴۹۱.
۷. همان، جلد سوم؛ ص ۹۴۸.
۸. همان، جلد اول؛ ص ۲۳۶.
۹. همان، جلد دوم؛ ص ۶۵۱.
۱۰. جهان‌دیده، سینا؛ **متن در غیاب استعاره**؛ ص ۱۳۷.
۱۱. احمدی، بابک؛ **ساختار و تأویل متن**؛ ص ۱۶۱.
۱۲. بیهقی، ابوالفضل؛ **تاریخ بیهقی**؛ جلد اول؛ ص ۱۳.
۱۳. زایس، اوانر و...؛ **زیباشناسی علمی و مقوله‌های هنری**؛ ترجمه فریدون شایان؛ تهران: انتشارات بامداد؛ ۱۳۶۳؛ ص ۹۰.
۱۴. بیهقی، ابوالفضل؛ **تاریخ بیهقی**؛ جلد دوم؛ ص ۶۵۱.
۱۵. ر.ک. گلشیری، هوشنگ؛ **باغ در باغ**؛ جلد دوم؛ تهران: انتشارات نیلوفر؛ ۱۳۷۸؛ صص ۶۲۸-۶۲۳.
۱۶. لوید؛ ژنویو، **هستی در زمان**؛ ص ۵۱.